

میرچا الیاد

و

هستی شناسی آغازین

میرچا الیاد را نمی‌توان فقط مورخ مذهب، یا مفسر جوامع ابتدائی یا اسطوره‌شناسی بزرگ نامید. او بیش از آنکه محقق یا انسان‌شناسی برجسته باشد متفکری شاعرمنش است، زیرا پیوسته به شناخت ابعاد گوناگون هستی انسانی، التفات دارد و می‌کوشد تا از دریچه اسطوره، مذهب، آیه، تصویر، آئین، تمدن و فرهنگ به سبک حضور یا نحوه بودن انسان در جهان نظر اندازد. آنچه برای او مطرح است مقایسه جامعه ابتدائی با جامعه امروزی نیست، بلکه نگرستن به دو قطب لاهوتی و دنیوی هستی است، به امید تولدی دوباره برای انسان که دیگر هم‌عصر خدایان نیست و جهانی که پیر و ناتوان و فرسوده گردیده.

میرچا الیاد در سال ۱۹۰۷ در شهر بوخارست متولد شد و تحصیلات اولیه را در دانشگاه بوخارست به پایان رساند و سپس به هندوستان رفت و دکترای خود را از دانشگاه کلکته در رشته یوگا و فلسفه هند دریافت کرد. بعد از جنگ جهانی دوم در پاریس ساکن شد و به عنوان استاد دانشگاه سوربن به

تدریس پرداخت. در حال حاضر استاد تاریخ مذهب در دانشگاه شیکاگو است. مهم‌ترین آثار او عبارتند از:
اسطوره بازگشت ابدی؛ لاهوتی و ناسوتی؛ زایش و نوزایش؛ اساطیر، رؤیاها، رازها؛ تصاویر و نمادها و یوگا؛ ابدیت و آزادی.

میرچا الیاد، مجموعه اعتقادات انسان جوامع ابتدائی را «هستی‌شناسی آغازین» می‌نامد و معتقد است که انسان ابتدائی دارای نظام فکری هم‌آهنگی است که تعیین‌کننده نسبت‌های او با عالم هستی است و به حیات و کردار او ارزش و معنی می‌بخشد. در این نظام، مفاهیمی چون هستی، نیستی، زمان و ابدیت به صورتی تمثیلی و رمزوار و با زبانی اشارت‌آمیز بیان شده است. هر اسطوره، هر نماد، هر آئین عبادی مبین شناخت وضعیتی خاص در عالم هستی است و در نتیجه به حقیقتی ماوراءالطبیعه اشاره دارد.

این شیوه تفکر که زاده قوه مخیله و مقدمه‌ای است بر اندیشیدن عقلاتی و منطقی، نه تنها بنیاد اساسی هستی‌شناسی آغازین را تشکیل می‌دهد، بلکه هنوز نیز جزئی اساسی از ضمیر انسان امروزی است و پیوسته از راههای پنهانی و صورتهای ناشناخته حضور خود را اعلام می‌دارد.

«هستی‌شناسی آغازین دارای ویژگی‌هایی است که می‌توان بدینسان خلاصه کرد:

۱- جهان نزد انسان ابتدائی یکسره لاهوتی و مقدس^۱ است و کلیه موجودات این جهان بالقوه تجلیگاه و مظاهر نیروئی فوق انسانی و مینوی‌اند.

۲- کردار انسانی به نسبت بهره یافتن از حقیقتی مثالی و تقلید و تکرار صورتهای نوعی ازلی^۲ ارزش و معنا می‌یابد.

۳- زمان گردش دایره‌وار دارد و پیاپی به منزلگاه نخست خود باز می‌گردد.

۴- هستی جهان متکی بر ادوار کیهانی است و در پایان هر دور، جهانی نو باز آفریده می‌شود.

۵- تاریخ به اعتبار خود بی‌ارج و معناست و در زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست.

انسان ابتدائی، همانند انسان مذهبی، در جهانی لاهوتی و مقدس حضور دارد و جهان پیرامونش پیوسته در ارتباط با عالم خدایان و نیروی مینوی است. هر آنچه اینجاست عکسی از عالم دیگر است و تمامی موجودات خاکی از آنجا که مظاهر و تجلیگاه حقیقتی متعالی هستند

خود لاهوتی و مقدسند. ابتدائی‌ترین نوع تجلی، ظهور نیروی فوق‌انسانی در یک شیء و والاترین آن تجلی خداوند در قالب عیسی مسیح است. در هر صورت با یک «راز» روبرو هستیم. حقیقتی «آن جهانی» رازگونه، در واقعیتی «این جهانی» ظهور کرده است. پرستش سنگ یا درخت دلالت بر آئین سنگ یا درخت پرستی نمی‌کند، بلکه یک سنگ از میان توده سنگها و یک درخت از میان انبوه درختان، به دلیلی ناشناخته، محل ظهور نیروی مینوی می‌شود و در نتیجه از قدرت سحرآمیزی که سرچشمه هستی‌ست لبریز می‌شود. جهان ابتدائی، عالم جادو و بت پرستی است و بت مظهر حقیقتی ورای خود است. انسان ابتدائی پیوسته طالب آن است که در جوار این موجودات سرشار از هستی به سر برد، زیرا آنچه لاهوتی و مقدس است به صورتی جادویی جاودانه، و در نتیجه، حقیقی است. تضاد امر لاهوتی با امر دنیوی تضاد حقیقت با مجاز است. انسان ابتدائی، همانند انسان مذهبی، پیوسته خواهان بقاست و شرط بقا مشارکت در حقیقتی متعالی و بهره یافتن از نیروی مینوی است. قدسی و دنیوی^۳ دو قطب هستی‌اند، دو نحوه بودن در جهانند که انسان در طول زندگی خود با آنها روبروست و یکی از آن دو را می‌پذیرد^۴. زمان، مکان و همه موجودات این جهان در ارتباط با یکی از این دو قطب معنی و ارزش می‌یابند.

خداوند به موسی می‌گوید: «بدین جا نزدیک میا. نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است»^۵. بعضی مکانها به علت مقدس بودن از دیگر مکانها متمایز می‌شوند و جای مقدس مترادف با مرکز عالم هستی است، زیرا هست شدن جهان نیازمند یک نقطه ثابت است و در آشفتگی و بی‌شکلی^۶ هیچ چیز به وجود نمی‌آید. مکان مقدس از آنجا که حقیقی است نقطه پیدایش جهان و تکیه‌گاه آن است. آستانه مسجد و یا کلیسا به ابدیتی که در پس آن است اشارت دارد و روزنه گنبد آن دریچه‌ای برای بر شدن از عالم پائین به عالم بالاست - دروازه آسمان است. یعقوب در خواب می‌بیند که «ناگاه نردبانی بر زمین بر پا شده که سرش به آسمان می‌رسد و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می‌کنند. در حال خداوند بر سر آن ایستاده می‌گوید من هستم بیهو خدای پدرت ابراهیم. پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت البته بیهو در این مکان است و من ندانستم. پس ترسان شده گفت این چه مکان ترسناکی است. این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان. بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگ را که زیر سر خود نهاده بود گرفت و چون ستونی بر پا داشت و روغن بر سرش ریخت و آن موضع را بیت‌نیل نامید»^۷.

انسان ابتدائی تمایز بارزی بین سرزمینهای مسکونی و بایر قائل است. آنجا که مسکونی است نظام دارد و آنجا که نابارور و خالی است، سرزمین شیاطین و ارواح مردگان است. عالم ظلمت و آشفتگی است. در مقابل هر سرزمین مسکون یک «کیهان» است و از آنجا که خدایان

نظام بخش آنند مقدس و حقیقی است.

کردار انسانی نیز در ارتباط با چنین استنباطی از جهان معنا می‌گیرد. همان گونه که موجودات جهان با بهره یافتن از حقیقتی مینوی، حقیقی می‌شوند، کردار انسان نیز تا آنجا که تکرار اعمال خدایان و اشارات اساطیریست ارجمند است. انسان ابتدائی بر آن است که هر عملی قبلاً توسط «دیگری» کرده شده است و آنچه او می‌کند جز تکرار اعمال و اشاراتی نیست که پیش از او دیگران کرده‌اند و کردار آنان نیز به نوبه خود از اعمال نیاکان باستانی، قهرمانان اساطیری و خدایان الهام گرفته شده است. اسطوره برای او بیان حقیقت مطلق است، زیرا راوی تاریخ مقدس و تجلیات ماوراء بشری است که در بامداد زمان ازلی^۸ روی داده است و به منزله الگویی برای رفتار بشری است. به بیانی دیگر، اسطوره تاریخ حقیقی تمام رویدادهائی است که در آغاز زمان رفته و از آنجا که حقیقی و مقدس است مثال و نمونه است و از این رو تکرارپذیر^۹.

انسان جوامع ابتدائی، اسطوره را یگانه تجلی راستین حقیقت می‌داند و زندگی‌اش تنها در تقلید از صورتهای نوعی ازلی معنا می‌گیرد. او می‌کوشد تا با تشبه به این صورتهای مطلق، خود نمونه و مثال شود و با مشارکت در حقایق ازلی، خود حقیقی و همیشگی گردد. در این تمایل تناقضی وجود دارد به این معنا که انسان باستانی، حقیقت وجودی خویش را در دیگری می‌یابد. او هنگامی به راستی خود است که از خود بریده باشد و «بودن» خود را در نفی خویش می‌بیند. بدینسان می‌توان گفت که «هستی‌شناسی آغازین» ساختمانی افلاطونی دارد و باید افلاطون را فیلسوف برجسته ذهنیت ابتدائی نامید، متفکری که توانست به زندگی و کردار انسانیت ابتدائی، ارزش و اعتبار فلسفی بخشد.

جهان کهن، جهان صورتهای نوعی ازلی است و تمامی زندگی و تاریخ تکرار ابدی این صورتهاست. هر عمل بازتاب نمونه مثالی و اساطیری خود و بازسازی آن است. شکار، کشاورزی، جنگ، ازدواج و عشق‌ورزی، همه معانی خاص دارند، همه از حقیقتی ازلی و لاهوتی بهره می‌یابند و اعمالی هستند که در ازل به دست خدایان و یا قهرمانان اساطیری انجام گرفته است. در جهان کهن هیچ عملی بیرون از حوزه آداب دینی نیست و هر عملی که نیتی در آن باشد غایتی مشخص دارد و خود یک رسم عبادی^{۱۰} است. پولوتزیها چون به ماجراهای دریائی می‌روند آن را تکرار سفر اساطیری می‌دانند که قهرمانی اساطیری در ازل انجام داده است تا «راه را نشان دهد» و سرمشقی از خود به جای گذارد. مردمان قبیله یون^{۱۱} در استرالیا می‌دانند که دارالامون، پدر همه آدمیان، به خاطر آنها تمام آلات و ابزار کشاورزی و یا جنگ را آفریده است و بیشتر اساطیر گینه نو در باره کارهائی است که خدایان کرده‌اند تا به آدمیان راه و رسم

زندگی آموزند. در مصر کهن، هر نبرد نشانه مبارزه میان ایزیس و ست^{۱۲} است و تمام آداب عبادی مربوط مربوط به جنگ و مبارزه بازسازی و تکرار این جدال اساطیری است. در هند قدیم، مراسم تقدیس و تبرک شاه^{۱۳} تکرار مراسم باستانی است که ورونا، اولین شهریار، خود انجام داده است. هر قربانی در پای خانه و یا معبد، تکرار قربانی اساطیری است که در روز ازل صورت گرفته تا تولد جهان را سبب شود.

تقلید و تکرار صورتهای نوعی ازلی متضمن امری دیگر است و آن نفی زمان محدود دنیوی و بازگشت به زمان بیکران آغازین است. آن کس که عملی اساطیری را تکرار می کند با زمان ازلی هم عصر می شود، زیرا همه اعمال اساطیری در بستر زمان مقدس آغاز صورت گرفته است.

انسان ابتدائی پیوسته خواهان گریز از زمان کرانه مند دنیوی و افتادن در زمان بیکران لاهوتی است. چنین گریزی تنها در لحظاتی خاص میسر است، در اوقات همداستانی با قهرمانان اساطیری و یا در وقت تجربه های هیبتناک مذهبی، در حین برآوردن آداب عبادی، در حال شکار، و در وقت جنگ، در هنگام عشق ورزی، در لحظات درد و رنج، طلسم زمان دنیوی می شکند و انسان از خویشتن و از لحظه تاریخی خود بریده می شود. کتابهای برهمایی تفاوت میان این دو زمان و این دو نحوه بودن در جهان را به خوبی نشان داده اند. در زمان مقدس لاهوتی انسان با خدایان پیوند دارد و در زمان دنیوی پیوسته رودرروی نیستی است. زمان حقیقی زمان مینوی است و تمامی همت انسان ابتدائی در پیوستن به این زمان است.

آمیخته با چنین استنباطی از زمان، مفهوم ادوار بی شمار کیهانی و گردش دایره وار زمان پیش می آید. «آفتاب طلوع می کند و آفتاب غروب می کند و به جایی که از آن طلوع نمود می شتابد. باد به طرف جنوب می رود و به طرف شمال دور می زند. دوزنان دوزنان می روند و باد به مدارهای خود برمی گردد.^{۱۴}». کاستی و فزونی و غیاب و حضور ماه مدام تکرار می شود و توالی روز و شب تمامی ندارد. روشن فلکی به دور زمین در چرخشند و بازگشت فصلها و رویش گیاهان پیاپی است. بدینسان همه چیز در انجام دوره ای خاص به نقطه پایان می رسد و بار دگر زندگی از سر می گیرد. تاریخ راستین جهان، اسطوره بازگشت ابدی است و تمامی هستی پیوسته در حال گردش به سوی منزلگاه نخست خویش است و «زمان خود دایره ای است که هر چیز را آغاز می کند و پس از دوری به همانجا که بود باز می رساند. پس هر چه که در زمان جاری است و یا زمان در او جاری شود حرکتی ادواری دارد.»^{۱۵}

مفهوم زمان دورانی خود جزئی از نظام بزرگتری است و آن نظام پاکسازی پیاپی جهان و

آفرینش نوین عالم است. در آغاز هر سال، نه تنها اولین فصل باز به خود می‌رسد و زمین دگر باره بخشنده و بارور می‌شود و طبیعت از خواب زمستانی خود برمی‌خیزد، بلکه جهانی نوین، پاک و دست نخورده و لبریز از هستی، متولد می‌شود. هر سال نو مترادف با آفرینش جهان است؛ تکرار لحظه‌ی اساطیری گذر از بی‌نظامی به نظامی و از جهان آشفتنگی ظلمت به کیهان‌روشنی است.^{۱۶} مراسم سال نو و آداب دینی باروری، بازسازی و تکرار عمل آفرینش است. بابلی‌ها در مراسم سال نو خود^{۱۷} که دوازده روز بود حماسه‌ی آفرینش را در معبد ماردوک پی در پی می‌خواندند و بازیگران به صورت دو گروه مبارزه‌جوی، نبرد ازلی ماردوک و هیولای دریا^{۱۸} را مجسم می‌کردند. تمام این مراسم چیزی جز بازسازی عمل آفرینش نیست، زیرا بر اساس حماسه‌ی آفرینش، ماردوک به جدالی اساطیری با تیامات برمی‌خیزد و پس از پیروزی بر او، جهان را از تکه‌های بدن او می‌آفریند. در اساطیر قدیم، آبها و ظلمت دریا، نشانه‌ی پراکندگی و هستی‌لاطمین است و بی‌دلیل نیست که در اکثر اساطیر، جهان از دل دریاها به در آمده است و یا از پاره‌های تن هیولای آبها آفریده شده است.

بدینسان زندگی انسان ابتدائی با اینکه در زمان شکل می‌گیرد، پشتش خمیده زیر بار زمان نیست. زیرا او در گذار عجولانه‌ی لحظه‌ها پایان مطلق خویش را نظاره نمی‌کند و می‌داند که به همراه زمان و جهان و زمین و طبیعت بازخواهد گشت و باز خواهد بود. همانگونه که غیاب ماه و سفر سه روزه‌اش به اعماق تاریکی‌ها تولد نوین او را بشارت می‌دهد، مرگ انسان و تمامی بشریت نیز لازمه‌ی تولد دوباره‌ی آنهاست. هر آنچه که هست، چون پیوسته در راه به سوی ابتدای خویش است، ناگزیر خسته و ناتوان خواهد شد و برای به دست آوردن جوانی و نیرو باید دیگر بار به زمین مادر، به چشمه‌ی ازلی بازگردد و سپس سرشار از نیروی سحرآمیز هستی زندگی تازه از سر گیرد.

حضور انسان ابتدائی در جهان، آلوده به زمان نیست. او در هر انجالی آغاز آن را می‌بیند و بر آن است که زیر آفتاب هیچ چیزی تازه نیست. «آنچه بوده است همان است که خواهد بود و آنچه شده است همان است که خواهد شد.»^{۱۹}

پس اگر هر چه که هست تکرار ابدی صورتهای ازلی است تاریخ چه معنا و ارزشی دارد؟ باید گفت که تاریخ‌زدگی از خصوصیات تمدن نو است. فلسفه‌ی معاصر غرب به انسان به عنوان موجودی تاریخی می‌نگرد و مارکسیسم، تاریخ‌گرایان و بعضی از مکاتب اگزیستانسیالیسم اهمیت بنیادی خاصی به تاریخ و لحظه‌ی تاریخی می‌دهند. توجه به تاریخ شامل تاریخ فردی شخص نیز می‌باشد و چنین توجهی ناگزیر با دلهره‌ی نیستی آمیخته است و این دلهره

پدیده‌ای خاص دنیای نو است. در تمام فرهنگهای غیرغربی و یا در جوامع کهن، مرگ به صورت پایان مطلق و یا نیستی محض طرح نمی‌شود. مرگ تشرف به جهانی و نحوه بودنی دیگر است و از این رو نمی‌تواند موهوم و بی‌معنا باشد. جوامع ابتدائی به وقایع تاریخی اصالت و اعتبار نمی‌دهند و این نادیده‌انگاشتن تاریخ، گریزی کودکانه از واقعیت نیست بلکه مبین نوعی ارزش‌گذاری بر هستی انسانی است که به شدت با ارزش‌گذاری فلاسفه بعد از هگل، که اعتبار را به موجود تاریخی می‌دهند، تفاوت دارد.

انسان ابتدائی با بخشیدن معنایی ماوراءتاریخی به حوادث «این جهانی» و با یافتن الگوهای ازلی و اساطیری و از طریق نابودی و بازیابی پیایی جهان و گریز از زمان محدود دنیوی، خود را از سلطه جابرانه تاریخ رها می‌کند. برای او هر عمل قهرمانی تکرار کاری اساطیری است. هر جنگ، نبرد خیر و شر را بازساز می‌کند. هر قتل عام، تکرار مرگ شکوهمند شهیدان است. و سقوط خود را مترادف با «افتادن در تاریخ» می‌داند زیرا زمان تاریخی زمان خدایان نیست و آن کس که در بستر زمان تاریخی غلتد فانی و گذراست.

اما این انسان، در هر حال، با وقایع تاریخی روبروست و با مصایب کیهانی و لشکرکشی‌های نافرجام و بی‌عدالتی‌های اجتماعی و بدبختی‌های فردی دست به گریبان است. پس چگونه این «تاریخ» را تحمل می‌کرده است؟ دیدیم که زندگی برای انسان ابتدائی تبعیت از صورتهای نوعی ازلی و هم‌آهنگی با الگوهای مینوی است. زیستن در تقلید و تکرار صورتهای ازلی مترادف با احترام گذاشتن به «قانون» است، زیرا «قانون» خود یک تجلی است و مظهر معیارهانی است که خدایان در ازل به جای گذاشته‌اند. پس هر آنچه که هست قانون و جهت وجودی دارد و هر حادثه را دلیلی است و همه رنجهای این عالم در مطابقت با نظامی است که در ارزش آن شک نمی‌توان برد. بدینسان مصیبت و رنج، گرچه نامطلوب است، ولی از آنجا که واقعیتی پوچ و بی‌معنا^{۲۰} نیست قابل قبول و تحمل می‌شود. قحطی، خشکسالی، آفت و بیماری حوادثی اتفاقی نیستند بلکه یا حاصل اثرات جادویی - شیطانی عمل دشمن هستند یا کیفری‌اند که خدایان بر انسان گناهکار روا داشته‌اند. در هر دو مورد «علت» وجود دارد و مصیبت قابل توجیه است.

هندوان قدیم، برای توجیه مصایب آدمی به تفسیر فرضیه «کارما» می‌پردازند. رنجهای این زندگی معلول گناهان زندگیهای پیشین است و هر آدمی که مادام به معرفت و وارستگی نرسیده است از گردونه آزاد نخواهد شد. «روح آدمی از زمانی بی‌آغاز در چرخ بازپیدائی محصور شده است و هر دم و هر آن از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر و از قالبی به قالب دیگر درمی‌آید. تجاربی که وی در این مراحل پیوسته دگرگونی به دست می‌آورد و اعمالی که

مرتکب می‌شود به صورت تأثراتی بس لطیف و سوانقی پیگیر در ضمیرش انداخته می‌شوند و چون نیروهائی نهفته و پذیرنده و منفعل ضبط می‌گردند. به علت شکوفائی و به ثمر رسیدن این تأثرات است که انسان به قالب دیگری درمی‌آید و حیات نوی آغاز می‌کند.^{۲۱} پس انسان هم مستحق مصیبت است و هم خواهان آن، زیرا تنها از طریق عمل و دریافت آن است که می‌تواند دین «کارما»ئی خود را ادا کند و دایرة زیستن‌های خود را در آینده تعیین نماید. «کارما» تضمین می‌کند که همه حوادث جهان با قانون علت و معلول مطابقت دارد و توجیه شدنی است. انسان ابتدائی البته با چنین جزئیاتی چون قانون «کارما»، وقایع تاریخی را توجیه نمی‌کند زیرا برای او همه حوادث این جهان تکرار صورتهای ازلی و وقایعی است که در آغاز رفته است و هر یک معنای خاص خود را داراست.

با قوم یهود مفهوم نوینی از وقایع تاریخی ریشه می‌گیرد. هر مصیبت به اراده الهی نسبت داده می‌شود که یا خود مستقیماً آن را نازل کرده یا به نیروهای دیگری اجازه داده است که آن را سبب شوند. برای این قوم هر فاجعة تاریخی تنبیهی است که یهوه بر قوم برگزیده به مناسبت ارتکاب گناهانشان نازل کرده است. در پس هر مصیبت تاریخی اراده یهوه نهفته است. بدینسان وقایع تاریخی اعتبار مذهبی کسب می‌کنند و مظاهر منفی غضب الهی می‌شوند. برای اولین بار پیغمبران بر تاریخ ارج می‌نهند و مفهوم زمان خطی^{۲۲} جایگزین مفهوم زمان دورانی می‌شود. خدای قوم یهود، یهوه، آفریننده صورتهای ازلی نیست، بلکه خدائی است که پیوسته در تاریخ مداخله می‌کند و اراده‌اش از طریق وقایع تاریخی متجلی می‌شود. تاریخ معنای مشیت الهی به خود می‌گیرد و این مفهوم در مسیحیت تشدید می‌شود. این تاریخ دیگر گردش دایره‌وار ندارد بلکه آنچه آدمی امروز می‌کند تعیین کننده غضب یا رحمت الهی است که بنا بر مشیت او حوادث فردا شکل می‌گیرند. ابراهیم معنای تازه‌ای از تجربه مذهبی را باب می‌کند. قربانی کردن اسماعیل از نظر شکل ظاهری شباهت کامل به مراسم قربانی اولین نوزاد دارد.

انسان ابتدائی بر آن است که خدایان در راه باروری و حفاظت زمین نیروی خود را به تدریج از دست می‌دهند و خون اولین نوزاد، که خود فرزند خداست، این قدرت ازدست‌رفته را به آنها باز می‌گرداند. اما عملی که ابراهیم انجام می‌دهد در ذات با قربانی اولین نوزاد اختلافی عظیم دارد. انسان ابتدائی همیشه می‌داند که چرا عملی را مرتکب می‌شود و مراسمی را به جای می‌آورد. او اولین نوزادش را برای تجدید حیات و زورمندی خدایان قربانی می‌کند و اگر حیوانی را به خارج از شهر می‌راند می‌داند که با این کار آفت و بلا و بیماری را از سکونتگاه

خود دور رانده است. اما ابراهیم معنای کار خود را نمی‌داند. کاری است که یهوه از او طلبیده و اجرای آن چون و چرا بر نمی‌دارد. او این عمل غریب و غیرقابل درک را از روی ایمان انجام می‌دهد و با این کار سنت تجربه مذهبی بدون سابقه‌ای را می‌گذارد.

با مسیحیت، تاریخی شدن صورتهای نوعی ازلی آغاز می‌شود و ارج نهادن بر تاریخ شدت می‌گیرد. برای یک مسیحی، عیسا شخصیتی اساطیری نیست، تاریخی است و عظمت او دقیقاً بر پایه این تاریخت مطلق است. زیرا مسیح نه تنها خود را به هیئت آدمی درآورد بلکه شرایط تاریخی آنهایی را هم که انتخاب کرده بود در میانشان متولد شود پذیرفت و برای گریز از این تاریخت به هیچ معجزه‌ای پناه نبرد، گرچه با معجزات بسیار توانست شرایط تاریخی دیگران را تغییر دهد.^{۲۳} علاوه بر این، معنای این واقعه تاریخی بدون سابقه و بی‌همتاست. مسیح، برای شستن گناهان بشر، فقط یک بار و برای همیشه جان می‌سپارد و عمل او تکرارشدنی است. پس تحول تاریخ ناشی از یک حقیقت یکناست و به همین دلیل سرنوشت هر آدمی نیز فقط یک بار تحقق می‌یابد. اما نباید تصور کرد که قبول و تأیید تاریخ توسط یهودیت - مسیحیت به منزله دادن اعتبار و اصالت به تاریخ است. عقاید مسیحی در مورد تولد نهانی جهان نشانه وضعیتی ضدتاریخ است. یهودیت چون دیگر نمی‌تواند تاریخ را ندیده انگارد و یا همانند انسان ابتدائی، با قبول ادوار کیهانی و گردش دایره‌وار زمان، آن را نابود و احیاء کند، برای مقابله با تاریخ به سلاح دیگری خود را می‌آراید و آن اعتقاد به پایان تاریخ است که در آینده‌ای دور یا نزدیک صورت خواهد گرفت. مسیحیت تاریخ را می‌پذیرد و تحمل می‌کند زیرا تاریخ خاصیت آخرالزمانی^{۲۴} دارد و آینده ضامن نابودی آن است. آفرینش پیاپی جهان جای خود را به یک تولد ثانی می‌دهد که خواهد آمد و رستگاری در انجام زمان نهفته است و عهد طلایی در پایان تاریخ جای دارد.

بدینسان مسیحیت در تاریخی نمودن شخصیت‌های اساطیری سهمی بزرگ دارد و اگر به تحول اسطوره در طول تاریخ بنگریم می‌بینیم که به تدریج به مقام حماسه، افسانه و قصه تنزل کرده است. در زبان رایج قرن نوزدهم هر آنچه که مخالف واقعیت بود اسطوره نامیده می‌شد و این طرز فکر ریشه و ساختمان مسیحی داشت زیرا بر اساس مسیحیت ابتدائی هر آنچه که با توسل به کتاب مقدس توجیه شدنی نبود «افسانه» بود و حقیقت نداشت. در آغاز قرن بیستم، با پژوهش‌های انسان‌شناسان، شناخت و درک ارزش اسطوره آغاز می‌شود و به تدریج دو نکته در باره اسطوره به دست می‌آید:

۱- اسطوره مبین نوعی بودن در جهان است.

۲- مضامین اساطیری در اعماق تاریخ روان و در سطوح گوناگون اجتماع به حیات خود ادامه می دهند و به اشکال ناشناخته خود را تکرار می کنند.

پرسشی که از نکته دوم برمی خیزد این است که در این صورت اساطیر جهان امروز کدامینند و چه چیزی جای اساسی را که اسطوره در جوامع کهن داشت گرفته است؟ آشکار است که اسطوره دیگر نقش حیاتی در زندگی فرهنگی و اجتماعی جوامع کنونی ندارد و پیوندش با انسان امروزی گنگ و ناشناخته است. حتی در مقام مقایسه گفته اند که دنیای نو خالی از اساطیر به نظر می رسد و بحران جوامع امروزی ناشی از فقدان اساطیری درخور آنهاست. وقتی یونگ کتاب مشهور خود را انسان امروزی در جستجوی روان نامید منظورش دنیای نو بود که از زمان گسستگی عمیقش از مسیحیت گرفتار بحران شده و پیوسته در جستجوی اسطوره نوینی است تا همچون چشمه ای معنوی به او توانائی آفرینندگی بخشد. بی شبهه، دنیای نو، دست کم به ظاهر، از حیث اساطیر غنی نیست. گفته شده که اعتصاب عمومی یکی از اساطیر نادری است که دنیای کنونی آفریده است. ولی این گفته ناشی از عدم شناخت اسطوره است. زیرا فرض را بر این گرفته اند که چون پنداری در دسترس گروه قابل توجهی قرار گرفت و همگانی شد، به این دلیل ساده که تحقق آن به آینده ای کمابیش دور حواله گردیده است، می تواند یک اسطوره شود. ولی اساطیر اینگونه آفریده نمی شوند. اعتصاب عمومی می تواند در نبرد سیاسی حربه ای مؤثر باشد ولی سابقه و الگوی اساطیری ندارد و همین به تنهایی کافی است که منزلت اسطوره بودن را از آن بگیرد. کمونیسم مارکسیستی موردی متفاوت است زیرا الگوی اساطیری دارد. سواى هر نظری در باره ادعاهای علمی مارکس، جای شبهه نیست که او یکی از بزرگترین اساطیر انجام شناسی^{۲۵} دنیای خاورمیانه و مدیترانه را گرفته و به آن صورتی تازه بخشیده است. در حقیقت، جامعه بی طبقه مارکس که در آن، همه کشاکش های تاریخی از میان می رود، همان اسطوره «عهد زرین» است که بر اساس روایات گوناگون در آغاز و انجام تاریخ جای دارد. مارکس این اسطوره پر قدر کهن را با ایدئولوژی یهودی - مسیحی غنا می بخشد. از یک سو، نبرد ازلی خیر و شر یا نبرد نهانی مسیح و دجال را که به پیروزی بی چون و چرای مسیح می انجامد تبدیل به مبارزه طبقاتی می کند و از سونی دیگر، نقش رستگاری بخش رسولان را به پرولتاریا نسبت می دهد. در حقیقت، مارکس امیدهای آخرالزمانی یهودی - مسیحی را به زبان خود برمی گرداند و با قبول اینکه رستگاری در آخر تاریخ نهفته است راه خود را از سایر فیلسوفان چون «گروچه» و «خوزه نگی گاست» جدا می کند. زیرا برای آنها وضع بشری متضمن کشمکش های تاریخی است و هرگز نمی توان آنها را از میان برداشت.

در مقایسه با خوشبینی و جلال اسطوره کمونیسم، اساطیر مورد تبلیغ ناسیونال-سوسیالیست ها، به علت بدبینی بنیادی اساطیر آلمانی، سخت ناشایسته می نماید. نازیسم، در راه

از بین بردن ارزشهای یهودی - مسیحی و بازیافتن سرچشمه‌های معنوی «نژاد» ناگزیر از احیای اساطیر شمال اروپا بود. بر اساس اساطیر آلمان کهن، آخرالزمانی که انتظار آن می‌رود پایان مصیبت بار جهان است. بر اساس این اساطیر، جنگی غول آسا میان خدایان و اهریمنان در خواهد گرفت که به نابودی همه خدایان و قهرمانان اساطیری خواهد انجامید و جهان بی‌نظامی و آشفتگی^{۲۶} بازپس خواهد رفت. این پایان جهان است گر چه بعدها جهانی دیگر زاده خواهد شد. در هر حال، گذاردن این اسطوره به جای مسیحیت برابر است با گذاردن یک «انجام‌شناسی» عمیقاً بدبین به جای اعتقادی مملو از امید و تسلی نسبت به غایت مطلق تاریخ.

جز این دو اسطوره سیاسی، به نظر نمی‌رسد که جوامع نو اساطیر قابل ملاحظه دیگری پرورده باشند. بسیاری از آداب و رسوم امروزی، به علت از دست دادن جنبه‌های قدسی و معانی اساطیری خود به آسانی قابل شناخت نیستند. به عنوان مثال، جشنهای سال نو، مراسم شادمانی که پس از تولد کودک انجام می‌گیرد، آداب مربوط به ساختن خانه و یا حتی رفتن به منزلی تازه، با وجود کسب صورتی دنیوی، هنوز دارای خاصیت و ساختمان اساطیری‌اند و حکایت از نیازی گنگ به آغازی نوین و تولدی دوباره می‌کنند. هر چند که این مراسم از صورت اساطیری خود که آفرینش پیاپی جهان است، به دور افتاده‌اند، با این حال آشکار است که انسان امروزی هنوز نیازمند آن است که گاه به تقلید و تکرار اشارات اساطیری برخیزد و با زمان بیکران آغازین هم‌مهدی و هم‌عصری کند.

اگر دنیای نو را یکسره تهی از اساطیر می‌انگاشتیم ناگزیر از پذیرش این بودیم که دنیای کنونی با تمام صورتهای تاریخی پیش از خود مغایر است. اما حضور مسیحیت چنین فرضیه‌ای را باطل می‌کند. دنیای غرب یا قسمت اعظم آن هنوز ادعا می‌کند که مسیحی است و مسیحیت از آنجا که یک مذهب است ناگزیر به حفظ یک وضع اساطیری است و آن دید نسبت به زمان است. برای یک مسیحی، همانند انسان ابتدایی، زمان تابع گسستن‌های پیاپی است که آن را به مدت دنیوی و زمان مقدس لاهوتی تقسیم می‌کند. در حین اجرای آداب دینی، هر مسیحی با زمان مقدس ازلی که با تولد مسیح در بیت‌الحم آغاز شده است هم‌عصر می‌شود. مسیح، چون صورتی ازلی، سرمشق و الگوی تقلید است و تجربه مذهبی هر مسیحی مبتنی است بر تکرار زندگی، مرگ و رستاخیز او. در طی مراسم عبادت، مسیحی به زمان مقدس انجیلا که در آن کلمه گوشمند شده است می‌پیوندد و با شرکت در مراسم مصایب مسیح به راز مرگ و رستاخیز او دگر باره فعلیت می‌بخشد. اما در دنیای امروزی، تجربه اصیل مذهبی نادر است و برای بسیاری از مسیحیان، مسیحیت جز کلامی مرده بیش نیست. پس در میان ایشان چه چیزی جای اسطوره را گرفته است؟

گفتیم که اسطوره برای انسان ابتدایی الگوی رفتار است و اگر به مراجع تقلید انسان

امروزین نظر افکنیم می‌بینیم که کاری را که اسطوره در جوامع ابتدائی انجام می‌داده است، فرهنگ آموزشی و تعلیم و تربیت امروزین به عهده دارد. در قدیم بین شخصیت‌های اساطیری و تاریخی فاصله نبود. شخصیت‌های تاریخی از صورتهای ازلی و خدایان و قهرمانان اساطیری تقلید می‌کردند و زندگی و اعمال آنها در مقابل سرمشق عمل برای نسل‌های آینده می‌شد. بدینسان محسنات اخلاقی این شخصیتها پایدار ماند و عالی‌ترین معیار را برای تعلیم و تربیت اروپایی، به خصوص بعد از رنسانس فراهم آورد. درست تا آخر قرن نوزدهم فرهنگ آموزشی اروپا هنوز دنباله‌روی صورتهای نوعی ازلی و تاریخی گذشته بود. تعلیم و تربیت امروزین نیز، با اینکه مشوق بدعت و ابتکار عمل است، دارای رفتار و خاصیتی اساطیری است. به این معنا که پیوسته یک چهره و یا یک زندگینامه را به عنوان سرمشق عمل و نمونه رفتار بر پا می‌دارد. حتی پس از پایان دوران آموزش نیز انسان با نوعی اساطیر پراکنده ولی مؤثر در تماس است. دنیای کنونی پیوسته در حال آفریدن الگوهائی برای تقلید است. قهرمانان واقعی یا خیالی، شخصیت‌های قصه‌های پرماجرا، قهرمانان جنگ، شهیدان سیاسی، هنرپیشگان محبوب، همه در شکل‌پذیری جوانان سهم بسزائی دارند. این الگوها با گذشت زمان غنی‌تر می‌شوند و تغییر مد مدام سرمشق‌های تازه‌ای برای تقلید بیرون می‌دهد. تمام نسخه‌های جدید شخصیت‌هایی چون دون ژوان، قهرمان سیاسی، عاشق ناکام، شاعر نیست‌انگار و غیره، همه حاصل سنت‌های اساطیری‌اند. تقلید از این صورتهای نمونه مبین ناراضی‌ای است که انسان از تاریخ فردی خود دارد و به صورتی گنگ و ناآگاه، در جستجوی گریز از شرایط فردی خویش است. انسان امروزین، همانند انسان ابتدائی، می‌کوشد تا از راه‌های گوناگون ولی یکسان، خود را برای آنی از لحظه تاریخی خویش جدا سازد و به زمان بیکران ازلی دست یابد. شرط این گریز، بریدن از زمان حال و غفلت از خویشستن است. انسان ابتدائی از طریق مراسم عبادی و آداب دینی، زمان و تاریخ دنیوی را به دور می‌راند و انسان امروزین برای گریز از زمان و فراموشی خویشستن به وسایل سرگرمی متوسل می‌شود و مهم‌ترین وسایل انصراف خاطر او سرگرمیهای بصری و کتابخوانی است.

تمام مسابقات ورزشی، رقص‌های تند هیجان‌انگیز، تئاتر و سینما در زمانی «متمرکز» صورت می‌گیرد. این زمان جاذب که خاصیت مست کنندگی دارد ته مانده و یا جانشین زمان مذهبی - جادویی گذشته است. اگر ریشه‌های آئینی و مذهبی و همچنین ساختمان اساطیری تئاتر و سینما را کنار گذاریم، باز نکته قابل توجهی که می‌ماند این است که این دو نوع نمایش، انسان را به زمان و تاریخی دیگر می‌برند و سبب می‌شوند که او از خود و تاریختی فردی خویش برای لحظاتی چند غافل شود. کتابخوانی نیز دارای همین خاصیت است. در اکثر رمانهای برجسته امروز، مضامین اساطیری و صورتهای نوعی ازلی، به اشکال منحنی و تنزل یافته،

تکرار می‌شوند. قهرمان اساطیری به مقام قهرمان قصه‌های پلیسی تنزل کرده است و بسیاری از موتیف‌های اساطیری چون آبهای نخستین، جزایر بهشتی، جستجوی جام مقدس مسیح، هنوز ادبیات معاصر را زیر سلطه دارد. به عنوان مثال، سوررنالیسم را می‌توان بازگشت به مضامین اساطیری و نشانه‌های ازلی خواند. کتابهای پر فروش و قصه‌های پلیسی همگی خاصیت اساطیری دارند. هر رمان پر فروش نمونه‌ای از جدال خیر و شر و یا قهرمان و تبهکار است و یکی از موضوعات جهانی ادبیات عامه را چون مصایب زن جوان مظلوم، رستگاری از طریق عشق، نجات دهنده ناشناس و غیره را تکرار می‌کند. آیا لازم به تذکر است که شعر تغزلی تا چه حد بازتاب اساطیری دارد و مفاهیم ازلی را تکرار می‌کند؟ تمامی شعر، تلاش برای برانداختن زبان روزمره عبارت و بازآفرینی زبانی اشارت آمیز و سری است. بنا بر این هر آفرینش شاعرانه، مستلزم نابودی زبان روز و تاریخ و زمان متمرکز در آن زبان است. گفته‌اند که برای یک شاعر بزرگ، گذشته وجود ندارد زیرا نسبت او با جهان طوری است که گوئی در لحظه پیدایش عالم حضور دارد و معاصر اولین روز خلقت است. از یک نقطه نظر می‌توان گفت که هر شاعر بزرگ جهان را باز می‌آفریند زیرا می‌کوشد آن را رها از اسارت زمان و تاریخ دیدار کند و از این رو شباهتی غریب به انسان ابتدائی دارد.

انسان امروزی، با توسل به وسایل سرگرمی و انصراف خاطر، می‌کوشد تا بر زمان چیره شود. قصه‌های پلیسی و فیلمهای پرماجرا، او را به زمان و تاریخی دیگر می‌برند و انسان زمان‌زده امروزی، برای لحظاتی چند، فراموش می‌کند که زمان هر آن در حال بلعیدن اوست و مرگ در گوشه‌ای انتظارش را می‌کشد. دفاع در برابر زمان، که لازمه هر رفتار اساطیری و جزء لاینفک وضعیت بشری است، به صورتهای گوناگون در جهان معاصر نمایان می‌شود و اینجاست که می‌توان تفاوت عمده میان جوامع ابتدائی و تمدنهای نوین را مشاهده کرد. در جوامع ابتدائی، هر عمل مسئول که غایت و نیت معین دارد، بازتاب و بازساز الگویی اساطیری است. کار، صنعت، جنگ و یا عشق‌ورزی، همگی کارهائی مقدسند زیرا تکرار اعمالی هستند که خدایان در زمان آغازین انجام داده‌اند. بدینسان، تمامی هستی انسانی و اعمال او معنا و ارزشی خاص دارد و گرفتار در چنگال جبار زمان نیست. «سقوط در زمان» با دنیوی شدن کار آغاز می‌شود. تنها در جوامع امروزی است که انسان خود را زندانی کار روزانه‌اش می‌یابد زیرا کار خاصیت اساطیری و جنبه مقدس خود را از دست داده است و دیگر وسیله گریز از زمان دنیوی به عالم مینو نیست. انسان امروزی، چون هنگام کار قادر به کشتن زمان نیست، ناگزیر در وقت فراغت می‌کوشد تا به جنگ زمان رود و نتیجه آن اختراع سرسام آور وسایل سرگرمی و انصراف خاطر است.

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که چگونه بعضی رفتار اساطیری تا به امروز باقی مانده‌اند. تنها تفاوت در این است که اسطوره دیگر حاکم بر زندگی انسانی نیست و چون پدیده‌ای ناشناخته به اعماق تاریخ روان و یا فعالیت‌های کم ارج اجتماع پس رانده شده است. با این حال شناخت و درک ارزش اسطوره را باید یکی از مفیدترین اکتشافات قرن بیستم محسوب داشت زیرا اسطوره جزء لاینفک هستی انسانی است و حضور آن در جوامع امروزی بین دلهرة انسان زمان زاده‌ای است که پیوسته آگاه از نیستی و مرگ مطلق خود است.

1. Sacred
2. Archetypes
3. Sacred - Profane

۴. رجوع شود به: Mircea Eliade, The Sacred and The Profane.

۵. رجوع شود به: عهد عتیق - سفر خروج - باب سوم.

6. Chaos

۷. رجوع شود به: عهد عتیق - سفر پیدایش - باب بیست و هشتم.

8. Illus - Tempus

۹. رجوع شود به: Eliade, Myths Dreams and Mysteries.

10. Ritual
11. Yuin
12. Osiris - Set
13. Rajasuya

شوریه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۴. رجوع شود به: عهد عتیق - کتاب جامه - باب اول.

۱۵. رجوع شود به: سوگ سیاوش، شاهرخ مسکوب، صفحه ۲۸.

۱۶. رجوع شود به: Eliade The Myth of Eternol Return.

17. Akitu
18. Tiamat

۱۹. رجوع شود به: عهد عتیق، کتاب جامه، باب اول.

20. Absurd

۲۱. رجوع شود به: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، داریوش شایگان، جلد اول، صفحه ۲۲.

22. Linear

۲۳. رجوع شود به: Eliade The Myths Dreams and Mysteries.

24. Eschatologic

25. Eschalologic

26. Chaos